

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

روایاتی را درباره تأیید حجیت قول ثقه در موضوعات مطرح کردیم. روایاتی هم درباره حجیت قول مبتنی بر حدس فرد ثقه و یا قول اعم مبتنی بر حدس و حس مطرح شد. بیان شد که استاد شهید رضوان الله تعالی علیه می‌فرماید: ما از این تفریع «الْعَمْرِي وَابْنُهُ تَقْتَانِ فَمَا أَدْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُوْدِيَانِ» استفاده می‌کنیم که در اینجا یک صغرا و یک کبرا وجود دارد. کبری این است: «كُلُّ ثَقَّةٍ إِذَا أَدَّى عَنِّي فَعَنِّي يُوْدِيَانِ»^۱. تفریع «عَنِّي يُوْدِيَانِ» بر «كُلُّهُمَا تَقْتَانِ» نشانی که کبرا برای نهفته در این جمله می‌کند و آن اینکه «إِنْ كَانَ ثَقَّةً فَعَنِّي يُوْدِيَانِ». لذا با توجه به اینکه در سیره عقلا و ارتکاز عقلایی هم وجود دارد از آن در تأیید و تثبیت سیره و ارتکاز عقلایی مبنی بر حجیت قول ثقه استفاده می‌شود.

روایات دیگری هست که همه این‌ها در مورد اخبار عن حدس است؛ البته منظور اخبار هر شخصی نیست. وقتی می‌گوییم اخبار ثقه عن حدس، یعنی اینکه در این اخبار حدسی ثقه باشد. ثقه بودن در اخبار حدسی یعنی که از اهل خبره باشد. در اینجا وثاقت تنها به معنای صدق نیست؛ یعنی ثقه در اخبار حدسی. وثاقت در اخبار حدسی به معنی خبره بودن است؛ به معنی این است که شایستگی اخبار عن حدس را دارد. مثل اینکه کسی از شما سؤال کند آیا طبیب قابل اعتماد سراغ دارید؟ طبیب قابل اعتماد یعنی در طبابت قابل اعتماد است؛ یعنی در این فن خبرویت بالایی دارد. خلاصه قابل اعتماد بودن کسی که اخبار عن حدس می‌کند؛ یعنی اینکه خبرویت کافی در انجام این وظیفه دارد.

روایات زیادی را در این رابطه داریم. روایات باب یازده صفات القاضی از وسائل الشیعه جلد است که ما تعدادی از آن‌ها را بیان می‌کنیم.

روایت دارای سند صحیح و از روایات رجال کشی است. «عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ، قَالَ: لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُبَّمَا اخْتَجْنَا أَنْ نَسْأَلَ عَنِ الشَّيْءِ فَمَنْ نَسْأَلُ قَالَ عَلَيْكَ بِالْأُسْدِيِّ، يَعْنِي أَبَا بَصِيرٍ» روایت در سؤال اعم از خبر حسی یا حدسی ظهور دارد. امام سلام الله تعالی علیه دارد مرجعیت ابو بصیر را در کل سؤال «عَنِ الشَّيْءِ» مطرح می‌کند. می‌توان حتی ادعای اطلاق نسبت به موضوعات کرد؛ البته موضوعاتی که با وظایف شرعی در ارتباط است به این دلیل که سؤال از امام انصراف دارد به آنچه بر عهده مکلف است.

^۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۸

دارد سؤال می‌کند که اگر من بخواهم به وظیفه شرعی خودم عمل کنم، از چه کسی سؤال کنم؟ می‌توان گفت که «الشیء» تنها منصرف به احکام خاصه نیست؛ بلکه آنچه در تعیین وظیفه شرعی طرف دخالت دارد، ولو موضوع حکم شرعی باشد را شامل می‌شود.

روایت بیست و یکم از این باب که بازهم از روایات کشتی است. «عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ الْأَقْطَعِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا أَجِدُ أَحَدًا أَحْيَا ذِكْرَنَا وَ أَحَادِيثَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَّا زُرَّارَةً وَ أَبُو بصيرٍ الْمُرَادِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَ لَوْلَا هَؤُلَاءِ مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هُدًى هَؤُلَاءِ حَفَاطُ الدِّينِ وَ أَمَنَاءُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَى حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ وَ هُمْ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» از عبارت «مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هُدًى» استفاده تعمیم این تأیید با اخبار عن حدس این بزرگواران هم می‌شود. «أَمَنَاءُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَى حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ» اشاره به این است که این‌ها در نقل احکام شرعی و اخبار از شارع امین هستند... از این روایت هم استفاده حجیت اخبار حدسی می‌شود، اگر نگوییم که استفاده حجیت اخبار به‌طور مطلق می‌شود. ابتدای روایت آمده است «مَا أَجِدُ أَحَدًا أَحْيَا ذِكْرَنَا وَ أَحَادِيثَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَّا زُرَّارَةً» اینجا هم مسئله احیا ذکر ایشان است و هم مسئله احادیث آن‌ها است؛ و در ادامه روایت هم داریم «لَوْلَا هَؤُلَاءِ مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هُدًى» که این استنباط دیگر مربوط به اخبار عن حدس نیست؛ بلکه استنباط ظهور در اخبار عن حدس دارد؛ یعنی این‌ها اهل علم به دین ما و احکام ما هستند، اهل علم به حلال و حرام ما هستند و لذا حضرت این‌ها را امین بر حلال و حرام خدا می‌داند و این به معنی این است که آنچه این‌ها از حلال و حرام خدا نقل می‌کنند، برای ما مورد اعتماد است و این به معنی حجیت و قابل اعتماد بودن است. امین بر حلال و حرام خدا، اعم از این است که اخبار عن حدس از این حلال و حرام داشته باشد و یا عن حدس. چه روایت از امام صادق علیه السلام نقل کند و چه حکمی را از امام صادق علیه السلام بگوید، فرقی نمی‌کند. این‌ها امین حلال و حرام خدا هستند.

یکی از حضار: نامفهوم

استاد. این که می‌گوید: «وَلَوْلَا هَؤُلَاءِ مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هُدًى» به طریق اولی جواز استنباط را تأیید می‌کند. عرض ما این است که چون مسئله استنباط مطرح شده، در اینجا منظور از امانت اعم از حلال و حرام خدا است؛ چه نقل عن حدس باشد و چه نقل عن حدس. استدلال ما به «أَمَنَاءُ عَلَى حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ» است که این‌ها امین بر حلال و حرام خدا هستند؛ فرقی نمی‌کند که سهم خود را از حلال و حرام خدا نقل کنند

(اخبار حدسی) و یا اینکه روایت را نقل کنند (اخبار حسی) در هر دو حال امناء هستند لفظ امناء مطلق است.

روایت دیگر، روایت بیست و پنجم از همین باب است. تمام این روایات متعلق به باب یازدهم از صفات القاضی است. باز هم این روایت از نظر سندی صحیح است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ: أَنَّهُ ذَمَّ رَجُلًا فَقَالَ لَا قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَلَا قَدَسَ مِثْلُهُ إِنَّهُ ذَكَرَ أَقْوَامًا كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِتَّمَنَهُمْ عَلَى حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ وَ كَانُوا عِبِيَّةَ عِلْمِهِ» این اشاره به همان شخصیت‌هایی است که در روایت قبل به آن اشاره شد «و كَذَلِكَ الْيَوْمَ هُمْ عِنْدِي مُسْتَوْدَعُ سِرِّي وَ أَصْحَابُ أَبِي حَقًّا إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِأَهْلِ الْأَرْضِ سُوءًا صَرَفَ بِهِمْ عَنْهُمْ السُّوءَ هُمْ نُجُومُ شِيعَتِي أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا (هُمُ الَّذِينَ أَحْيَوْا) ذَكَرَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ، بِهِمْ يَكْشِفُ اللَّهُ كُلَّ بِدْعَةٍ يَنْفُونَ عَنْ هَذَا الدِّينِ إِنْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْغَالِينَ ثُمَّ بَكَى فَقُلْتُ مَنْ هُمْ فَقَالَ مَنْ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ (وَ عَلَيْهِمْ رَحْمَتُهُ) أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا بُرَيْدُ الْعِجْلِيِّ، وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ زُرَّادَةُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ. در روایت قبل هم به همین چهار نفر اشاره شده بود. مفهوم عبارت «كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِتَّمَنَهُمْ عَلَى حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ» این است که این‌ها گنجینه دانش پدر من بودند. این‌ها اگر حلال و حرام خدا را نقل کنند، امین پدر ما هستند.

روایت بعد، روایت شماره ۲۷ از همین باب است. این روایت هم از نظر سند صحیح است. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُسَيَّبِ، قَالَ: لِلرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شَقَّتِي بَعِيدَةٌ وَ لَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ، فَمِمَّنْ أَخَذُ مَعَالِمَ دِينِي» معالم دین خود را از چه کسی بگیرم؟ در اینجا «مَعَالِمَ دِينِي» مطلق است «فَقَالَ: مِنْ زَكْرِيَا بْنِ آدَمَ الْقُمِّي» منظور همین زکریا بن آدم که قبر ایشان در شیخان قرار دارد است.

مقبره شیخ آن را به این دلیل نامگذاری کرده‌اند که دو طرف ارم یکی بوده و مقبره واحدی محسوب می‌شده. بعد ارم آمده و مقبره را به دو قسمت تقسیم کرده است. قبر مرحوم علی بن بابویه یک سمت افتاده و قبر زکریا بن آدم این طرف. مقبره شیخان به دلیل اینکه قبر این دو بزرگوار در آنجا واقع شده، به این نام نامگذاری شده است؛ یکی علی بن بابویه قمی پدر شیخ صدوق و دیگری زکریا بن آدم قمی که در این روایت به او اشاره شده. زکریا بن آدم در شیخان فعلی است و علی بن بابویه آن طرف است که در حال حاضر مسجد علی بن بابویه در آن سمت قرار دارد.

«الْمَأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَ الدُّنْيَا، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْمُسَيَّبِ: فَلَمَّا انْصَرَفْتُ قَدِمْتُ» از اینجا معلوم می‌شود که علی بن مسیب فقط سؤال خودش را مطرح نکرده است؛ بلکه سؤال عده‌ای از شیعیان بوده است «عَلَى زَكْرِيَا بْنِ آدَمَ فَسَأَلْتُهُ عَمَّا إِيْحَتَجَّتْ إِلَيْهِ» از این قسمت روایت استفاده می‌شود که ائمه اطهار علیهم السلام از دوران امام

صادق علیه السلام نمایندگانی را به عنوان فقیهان به مردم معرفی می کردند که در مسائل دینی مرجع مردم باشند
 «أَحْمَدُ بْنُ الْوَلِيدِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُسَيَّبِ، قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا: شَقَّتِي بَعِيدَةً، وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ.» (یکی از حضار: آیا
 این ها اجتهاد هم می کردند؟)

استاد: بله اجتهاد می کردند؛ منتها اجتهادهای محدودی بوده و مثل اجتهادهای تفسیری این زمان نبوده
 است. مثلاً حضرت به ابان بن تغلب دستور دادند که برای مردم فتوا بده.

— نامفهوم

استاد: درست است؛ منتها این که برای نقل فتوا، نص خود روایت لازم بوده، آن را نقل می کنند. بعضی
 جاها هم نص روایت نبوده است حرف خودشان را می زنند و استنباط خودشان از روایت بوده است.

روایت سی و سوم از همین باب، سند این روایت هم سند خوبی است. «عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْمُهِتَدِي الْقُمِّي،
 قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ نَصِيرٍ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى، وَ حَدَّثَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ يَفْطِينٍ، بِذَلِكَ أَيْضاً، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي
 الْحَسَنِ الرَّضَا (عليه السلام) جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي لَا أَكَادُ أَصِلُ إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ عَنْ كُلِّ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ
 دِينِي» خیلی از وقت ها به شما دسترسی ندارم تا معالم دین خودم را از شما بپرسم، «أَفِيؤُسُّ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
 ثِقَّةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي فَقَالَ نَعَمْ»

روایت دیگری باز از عبدالعزیز بن مهتدی آمده است؛ منتها در ذیل آن روایت به سمتی است که به فضل بن
 شاذان منتهی می شود «عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُتَيْبِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي الْفَضْلُ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ وَ كَانَ خَيْرَ قُمِّي
 فِي مَنْ رَأَيْتُهُ، وَ كَانَ وَكِيلَ الرَّضَا (عليه السلام)» این روایت فضل بن شاذان درباره عبدالعزیز مهتدی، خیلی
 شهادت بزرگی است. «سَأَلْتُ الرَّضَا عَ فَقُلْتُ إِنِّي لَا أَلْقَاكَ فِي كُلِّ وَفْتٍ فَعَمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِينِي فَقَالَ خُذْ عَنْ
 يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ...»

سائل می گوید: «أَفِيؤُسُّ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَّةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي» یعنی معلوم می شود
 که در ارتکاز سائل این معنا بوده که اگر ثقه باشد، می تواند معالم دین خودش را از او بگیرد؛ یعنی حجیت خبر
 مخبر اهل خبره برای او مسلم بوده و درباره مصداق سؤال کرده است. حضرت، هم کبرا را برای او تأیید می کند
 و هم صغرا را. از این روایت استفاده می کنیم که کبرایی که آقای صدر در مورد روایت قبل می فرماید که در
 اینجا کبرایی نهفته است، در اینجا آن کبرای مضمهر به طریقه اولی نهفته است و نشان دهنده آن است که سائل،

کبرای مضمهره را قبول دارد و بر مبنای آن از صغرا سؤال می‌کند. حضرت هم کبری و هم صغری را تعیین می‌کند.

در این باب روایات زیاد است و ما این‌ها را از باب نمونه عنوان کردیم. از این روایات چند مطلب استفاده می‌شود:

اولاً استفاده تأیید و امضا نسبت به این ارتکاز عقلایی مقبولیت قول ثقه در اخبار از احکام یا موضوعات می‌شود. بیان شد وقتی که گفته می‌شود ثقه در اخبار دلالت از امری دارد که تخصصی است؛ وثاقت در امری است که این امر ذاتاً تخصصی است. وثاقت در امور تخصصی، تنها وثاقت به معنای صدق در لسان نیست بلکه به معنی قابل اعتماد بودن در اخبار عن حدس است؛ یعنی قابل اعتماد بودن در اظهار نظر، قابل اعتماد بودن در رأی دادن. این سیره عقلایی که برخاسته از ارتکاز عقلایی است، مورد تأیید ائمه اطهار علیهم السلام در این روایات است. وقتی که ما یک مؤید از سوی شارع درباره یک سیره عقلایی نسبت به یک ارتکاز عقلایی می‌بینیم، این امضا، امضای سکوتی و امضای عدم الردعی نیست. بین سکوتی که فقط عدم الردع بوده با امضایی که اخبار از تأیید سیره است، فرق وجود دارد ولو موردی باشد. اینکه امام یک سیره عقلایی را تأیید می‌کند، نشان‌دهنده آن است که سیره عقلایی با کبرای خود مورد تأیید امام است. اگر چنین نبود، امام باید هنگام تأیید استثناء کرده یا تخصیص تأیید را بیان می‌کرد. از این مجموعه‌ها استفاده می‌کنیم که آنچه تأیید شده، همان کبرای عقلایی است که اخبار هر ثقه از آنچه می‌داند، مورد قبول واقع شده است. اگر خبر، خبری باشد که احتیاج به تخصص نداشته باشد، این خبر عن حدس است و اگر خبری باشد که احتیاج به تخصص داشته باشد، باید آن شخص اهل حدس و فتوا و اظهار نظر در آن رشته باشد تا بتواند در آن فن، ثقه باشد. پس ثقه در اخباری که احتیاج به تخصص ندارد، همان وثاقت در صدق است؛ اما وثاقت در چیزی که احتیاج به تخصص دارد افزون بر وثاقت در صدق لسانی است؛ چون اینجا دیگر بحث خبر از دیده‌های خود نیست. در اینجا می‌گویند نظر من چنین چیزی است و در اینجا ارتکاز عقلایی که مبنای سیره عقلایی است، مورد تأیید واقع شده است؛ یعنی تمام ارتکاز با کلیت و کبرویت خود مورد تأیید شارع است؛ بنابراین اینجا اگر معارضاتی وجود داشته باشد دلالت بر عدم حجیت خبر ثقه در موضوعات دارد.

نظر ما این است که درجایی که سیره عقلایی وجود دارد دلیلی می‌آید و آن ارتکاز و سیره عقلایی را تأیید می‌کند، پس اگر معارضی برای آن دلیل پیدا شد، آن معارض مخصص خواهد شد، مادامی که هر دو حجت باشند. در اینجا در تأیید ارتکاز عقلایی تعارض ایجاد نمی‌شود؛ بلکه ارتکاز عقلایی خود دلیلی بر این خواهد

شد که روایات وارده در ردع موردی (مثل اینکه در مورد شهادت بر هلال، روایت وارد شده که باید دو شاهد وجود داشته باشد)؛ یعنی در آن مورد حضرت حجت خبر را نفی کرده باشد و گفته که اینجا باید دو شاهد باشد، این نسبت به آن کبرای کلی متخصص می شود چون روایاتی که تأیید می کنند، ظهور در عموم دارند و آن روایاتی که ردع می کنند، به منزله مخصص نسبت به یک عام هستند؛ به عبارت دیگر آن روایاتی که ولو در مورد وارد شده اند، ولی در موردی وارد شده اند که ارتکاز عقلایی عام وجود دارد، این روایات ظهور در تأیید آن ارتکاز عقلایی عام دارند و لذا مثل این است که لسان آن ها، لسان عموم باشد. آن روایاتی که عمل به این ارتکاز عقلایی را در موارد خاص نفی کرده اند، لسان آن ها خاص نسبت به عام است. این نکته مهم و اساسی است که دیده نشده درجایی ذکر شده باشد. لذا ما می گوئیم تعارضی بین روایات منع از عمل به خبر ثقه در بعضی از موضوعات خاصه با روایاتی که دلالت بر جواز عمل به خبر ثقه، چه در موضوعات و چه در احکام دارد، وجود ندارد؛ به این دلیل که لسان روایات مؤید حجیت خبر ثقه، عام و در حکم بیان عام می شود و آن روایات منع، در حکم خاص می شود و اینجا جمع عرفی بین این دو به وجود می آید و آن کبرای عقلایی را به این موارد خاص تخصیص می زنیم. لذا ما در خصوص روایاتی که از عمل به خبر ثقه در موضوعات نهی کرده، می گوئیم عمل به خبر واحد ثقه حجیت ندارد و در باقی موارد به استناد این روایات به خبر واحد ثقه بنا بر روایاتی که گفتیم، عمل می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم